**سخنی پیرامون فقه خشونت**

**نویسنده:**

 [دکتر یوسف قرضاوی](http://www.islahweb.org/authors/%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1%20%DB%8C%D9%88%D8%B3%D9%81%20%D9%82%D8%B1%D8%B6%D8%A7%D9%88%DB%8C)

**ترجمه:**

 [پایگاه‌ اطلاع‌رسانی اصلاح](http://www.islahweb.org/translators/%D9%BE%D8%A7%DB%8C%DA%AF%D8%A7%D9%87%E2%80%8C%20%D8%A7%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%B9%E2%80%8C%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%86%DB%8C%20%D8%A7%D8%B5%D9%84%D8%A7%D8%AD)

**اندیشه‌‌ی تکفیر و ریشه‌های آن**
کشته شدن انور سادات رئیس جمهور مصر به دست یکی از اعضای جماعت‌های اسلامی و هم‌دستان آن، بحث و جدل گسترده‌ای را در خصوص اندیشه‌ی این جماعت‌های دینی و فقه آن‌ها که در عملیات بر ضد دولت‌ها، گردش‌گران خارجی و سایر مردم از آن وام می‌گیرند برانگیخت. برخی از مردم مخالف هر گونه بحث و گفتگو با آنان بودند و می‌گفتند که آنان منطقی جز زور و خشونت ندارند و به هیچ وجه به منطق شرعی یا اخلاقی یا قانونی پایبند نیستند. واقعیت آن است که این نوعی ساده‌انگاری است که با حقیقت مطلب سازگاری ندارد. این جماعت‌ها با هر گرایشی که باشند مدعی احکامی هستند که به آن پایبندند و در این باره به آیاتی از قرآن کریم و احادیث نبوی و سخنان علمای مذهب یا خارج از مذهب متوسل می‌شوند. کسی که می‌خواهد آنان را قانع کند یا به شبهه‌هایشان پاسخ دهد باید با همان مفاهیمی که به آن باور دارند و اصولی که به آن معتقدند و دلایلی که در توجیه عملکردهای خود را می‌آورند با آنان بحث و مجادله کند. آن‌ها جماعت واحدی نیستند بلکه گروه‌های زیادی هستند که در شیوه‌ی و برنامه و برخی از افکار با هم اختلاف دارند اما همه از خشونت (نیروی نظامی) به عنوانی راهی برای رسیدن به اهداف‌شان استفاده می‌کنند.
گروهی از مسلمانان هستند که نزد مردم به جماعت تکفیر و هجرت معروفند؛ این جماعت تمام مردم را تکفیر می‌کنند اعم از افراد و جماعت‌ها و حکام. حکام را تکفیر می‌کنند زیرا بر اساس دستورات الهی حکم نمی‌کنند بنابراین کافرند؛ درباره‌ی مردم عادی نیز می‌گویند از آن‌جایی که به چنین حکامی رضایت داده‌اند و آنان را تکفیر نمی‌کنند پس خود نیز کافر می‌شوند. علما را نیز استثنا نکرده‌اند زیرا دو گروه یاد شده را تکفیر نمی‌کنند. سرآغاز کار این جماعت، تکفیر و پایان آن کشتن و انفجار است. از نظر آنان مادامی که شخص کافر باشد سزاوار قتل است و خونش مباح می‌شود؛ زیرا تنها کفر است که ریختن خون را حلال می‌کند. همین گروه بودند که خون شیخ ذهبی را مباح دانستند؛ تفاوتی نمی‌کنند که خود نامبرده را کشته‌ باشند آن گونه دولت ادعا می‌کند یا این که دیگران وی را کشتند و این جماعت خشنودی‌شان را از کشته شدن وی ابراز نمودند. جماعت‌هایی نیز هستند که نام جماعت جهاد را بر خود گذاشته‌اند به نظرم آنان کارشان را از مصر آغاز کردند و به کشورهای دیگر مانند الجزایر و دیگر کشورها منتقل شدند.

جماعت اسلامی نیز یکی از جماعت‌های مشابه تکفیر و هجرت است که به رهبری شیخ روشن‌دل ازهری عمر عبدالرحمن پایه‌گذاری شد ایشان هم‌اکنون در آمریکا زندانی است به امید آن که خداوند اسباب آزادی‌اش را فراهم کند. سلفیت جهادی نیز یکی دیگر از جماعت‌هایی است که در برخی از کشورهای عربی و اسلامی مانند مراکش، الجزایر، عربستان و غیره حضور دارند. بدیهی است که سلفی‌ها به سخت‌گیری در زمینه‌ی عقیده مشهورند به ویژه در مسایل مربوط به توحید و شرک و در رویارویی با قبرپرستی و تقدیس اولیاء. هم‌چنین در آیات و احادیثی که در زمینه‌ی صفات الهی آمده است، موضع آنان بر ضد اشاعره و ماتریدیه و دیگر مذاهب کلامی کاملا مشخص است. در زمینه‌ی فقه و استنباط نیز به ساده‌اندیشی و جمود فکری فراوان دچار می‌شوند. اگر جنبه‌ی نظامی یا جنبه‌ی قدرت و خشونت را نیز به این سخت‌گیری و ساده‌اندیشی و جمود بیفزاییم، این سلفیت به چاقوی دولبه‌ی خطرناکی تبدیل خواهد شد یعنی خطر فکری و خطر عملی.
اگر بخواهیم در خصوص این جماعت‌ها همه‌ی مسایل را ریشه‌یابی کنیم، می‌توانیم همه را در اندیشه‌ی خوارج غالی جستجو کنیم و در آن بیابیم؛ کسانی که به عبادت طولانی و روزه و نماز و تلاوت زیاد شهرت داشتند. آنان انسان‌های روزه‌دار و شب‌نمازخوان و قرآن خوان بودند اما با اعتماد به نصوص متشابه و ترک محکمات کتاب و سنت، خون سایر مسلمانان را مباح می‌دانستند. آفت آنان به قلب و درون‌شان محدود نمی‌شد بلکه به فهم و شعورشان بازمی‌گشت. در احادیث صحیح نبوی توصیف آنان این چنین آمده است: "يحقر أحدكم صلاته إلى صلاتهم، وقراءته إلى قراءتهم، وصيامه إلى صيامهم، يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية". شما نماز و قرائت‌ و روزه‌ی‌تان را در برابر نماز و قرائت و روزه‌ی آنان ناچیز می‌شمارید اما چنان از دین خارج می‌شوند که تیر از کمان خارج می‌شود.
آری همین گروه بودند که خون علی بن ابی‌طالب همسر فاطمه‌ی بتول، پسرعموی رسول خدا و شمشیر آخته‌ی اسلام را مباح دانستند و با کشتن او به خداوند تقرب جستند. یکی از شعرای آنان قاتل علی را این چنین ستوده است:
يا ضربة من تقي مـــا أراد بـها             إلا ليبلغ من ذي العرش رضوانا
إنـي لأذكـــره يــــوما فأحــسبه              أوفى البـــرية عــــند الله مـيزانا!
چه ضربه‌ای بود که پارسا مردی به خاطر برخورداری از رضای صاحب عرش آن‌ را بر دشمنش وارد کرد.
من روزی او را یاد خواهم کرد و گمان می‌کنم که پاداش او در ترازوی الهی از همه‌ی مردم بیشتر باشد.
گروه دیگر القاعده است که شامل گروه‌های مختلف می‌شود؛ همه‌ی این جماعت‌ها از القاعده وام می‌گیرند، در درون آن ذوب شده‌ و راه و روش آن را در پیش گرفته‌اند و زیر فرمانش فعالیت می‌کنند. دیدگاه جماعت‌های خشونت‌طلب آن است که همه‌ی دولت‌های معاصر کافرند زیرا بر اساس ماانزل الله حکم نمی‌کنند و قوانین بشری را جایگزین شریعت خداوند متعال کرده‌اند:
"وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ" [مائده:44].
هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند.
به همین دلیل مسحتق کفر و ارتداد و خروج از امت اسلام هستند. جنگ با آنان تا رها کردن حکومت برای دیگران واجب است زیرا با برهان و دلیل شرعی دچار کفر آشکار شده‌‌اند. از دیدگاه آنان کفر این نظام‌ها به دلیل دیگری نیز ثابت می‌شود و آن این که با دشمنان خدا و کفار دوستی می‌کنند؛ با کسانی روابط صمیمانه دارند که بر ضد مسلمانان توطئه و با دوستان خدا و دعوت‌گران دینی که خواستار حاکمیت شریعت الهی هستند دشمنی می‌کنند و آنان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. در حالی که پروردگار متعال مسلمانان را از دوستی با آنان برحذر داشته است:
"وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ" [مائده:51].
هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره‌ی ایشان بشمار است. و شکّ نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.
دولت‌های معاصر با دلایل گوناگون به این تهمت‌ها پاسخ داده‌اند از جمله‌: این دولت‌ها اعلام کرده‌اند که دین رسمی‌شان اسلام است و برای اقامه‌ی نماز مسجد می‌سازند و برای مساجد امام جمعه و جماعت و خطیب و مؤذن تعیین می‌کنند. مراکز دینی و دانشکده‌های شریعت ایجاد می‌کنند و از وجود واعظان و معلمان دینی در مدارس و در سایر نهادها استفاده می‌کنند. در رمضان و عیدهای فطر و قربان جشن می‌گیرند و تلاوت قرآن را در رادیو و تلوزیون پخش می‌کنند و مظاهر دینی دیگری که اسلامیت دولت را به نحوی ثابت می‌کند. در قوانین برخی از این کشورها آمده است که شریعت منبع اصلی قانون‌گزاری است و اعلام کرده‌اند که از اجرای برخی قوانین هم به خاطر ضعف در برابر فشارهای غرب معذور هستند.
**فتوای ابن‌تیمیه**
جماعت‌های خشونت‌طلب به یکی از فتواهای امام ابن تیمیه متوسل می‌شوند که گفته است: "هر گروهی که از اجرای یکی از احکام ظاهری و متواتر شریعت اسلام سر باز زند باید کشته شود؛ احکامی همانند نماز و زکات و حکم کردن بر اساس کتاب خدا درباره‌ی جان و مال و آبروی مردم و امر به معروف و نهی از منکر و غیره". کتاب "جهاد فریضه‌ی غایب" بر اساس همین فتوا نوشته شده است و نویسنده آن را پایه‌ی نظری عملکرد جماعت خود و توجیه عقلانی آن قرار داده است.

آنان به جنگ ابوبکر صدیق و صحابه با منکرین زکات استدلال می‌کنند؛ وقتی ایشان با منکرین زکات یعنی منکرین یکی از ارکان اسلام نبرد کرد، پس وضعیت کسانی که با وجود خواست توده‌ی مردم از اجرای بیشتر احکام شریعت خودداری می‌کنند چگونه خواهند بود؟ به ویژه علما و دعوت‌گران که از سخت‌ترین دشمنان این گروه هستند و بیش از همه، آنان را در معرض تنگا و فشار قرار می‌دهند. اینان فراموش کرده‌اند کسی که باید با مانعین مبارزه کند ولی امر است نه عموم مردم، در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج می‌شود. گروه‌های خشونت‌طلب هم‌چنین می‌گویند: این نظام‌ها غیرشرعی هستند زیرا بر اساس شریعت و انتخاب مردم یا انتخاب اهل حل و عقد و بیعت عموم شکل نگرفته‌اند؛ بنابراین از رضایت عمومی که اساس شریعت است برخوردار نیستند بلکه با زور شمشیر و با خشونت به قدرت رسیده‌اند. حکومتی که بر پایه‌ی زور شمشیر باشد باید با آن مقابله کرد و ممکن نیست که شمشیر در برابر قلم مقاومت کند. اینان فراموش کرده‌اند که فقها از قدیم گفته‌اند: غلبه یکی از راه‌های رسیدن به قدرت است به شرطی که اوضاع آرام و مردم تسلیم شده باشند.
عبدالملک بن مروان پس از پیروزی بر علی بن زبیر چنین کرد و مردم او را پذیرفتند از جمله برخی از صحابه مانند ابن عمر و انس و دیگران به خاطر جلوگیری از خون‌ریزی و پرهیز از فتنه اقدامی مخالفی انجام ندادند. گفته‌اند پادشاه ستمگر بهتر است از فتنه‌ و آشوب است.
این مسأله یکی از واقعیت‌های فقه اسلامی است و رعایت آن برای تغییر شرایط لازم است. گروه‌های خشونت‌طلب بر این باورند منکرات آشکاری که این حکومت‌ها مباح کرده‌اند همانند شراب و قمار، زنا، ربا، بی‌بند و باری اخلاقی و جنسی در رسانه‌ها و سایر مسایل ناپسند شرعی باید با زور و قدرت تغییر کند و چون می‌بینند از چنین قدرتی برخوردارند، بنابراین وجوب تغییر فیزیکی به تغییر زبانی منتقل نمی‌شود. در حدیث نیز آمده است:
"من رأی منکم المنکر فلیغیره بیده فإن لم یستطع فبلسانه".
هر کس منکری را ببیند با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش تغییر دهد.
[به روایت مسلم در الإیمان (49)، احمد در المسند(11150)، ابوداود در الصلاة(1140)، ترمذی در الفتن(2172)، نسائی در الإیمان و شرائعه(5008) و ابن ماجه در الفتن(4012) از ابوسعید].
اینان نمی‌دانند که علما ضوابط و شرایط لازم برای تغییر منکر از طریق زور و قدرت را مشخص کرده‌اند از جمله این که تغییر منکر نباید به منکر بدتر از آن منجر شود. برخی از آنان به کل جامعه با این دید می‌نگرند که چون جامعه حکم نظام‌های کافر را پذیرفته است، به آن رضایت داده و در برابر آن سکوت کرده است و به کفر آن حکم نمی‌کند بنابراین حکم همان نظام‌ها را پیدا می‌کند. قاعده‌ی مورد ادعایشان آن است که هر کس کافری را تکفیر نکند خود نیز کافر است به این ترتیب در کفر زیاده‌روی کرده و تمام مردم را کافر دانسته‌اند.
بنابراین از کشتن شهروندانی که در حکومت دخیل نیستند باکی ندارند زیرا به باور آنان خون این مردم و اموال‌شان مباح است. درباره‌ی اقلیت‌های غیرمسلمان نیز بر این باورند که آنان عهدشان را شکسته‌اند زیرا جزیه نمی‌دهند و حاکمان مرتد و نظام‌های قراردادی آنان را تأیید و با شریعت اسلامی مخالفت می‌کنند. به همین خاطر مسلمانان نسبت به آنان هیچ گونه عهد و مسئولیتی ندارند و خون و مال‌شان حلال است. با این توجیه دزدی از مغازه‌های طلافروشی متعلق به قبطی‌های مصر را حلال دانسته‌اند حتی دزدیدن اموال برخی از مسلمانان را نیز حلال می‌دانند. اما آنان از اجتهاد فقهای مسلمان در دوران معاصر ناآگاهند و نمی‌دانند که این اقلیت‌ها امروز به شهروند کشورهایشان تبدیل شده‌اند و دارای حقوق شهروندی هستند. به باور آنان گردش‌گران و افراد مشابهی که با ویزای رسمی و مجوز قانونی وارد کشورهای مسلمان می‌شوند و کسانی که فقها آنان را "امان‌پناه" می‌شمارند، اگر کشورشان با مسلمانان در حال جنگ باشد خون‌شان مباح است. زیرا از حکومت شرعی مجوز نگرفته‌اند و کشور متبوع‌شان با اسلام در جنگ است پس هیچ عهدی میان آنان و مسلمانان وجود ندارد و واجب است کشته شوند چرا که خون و مال‌شان هیچ گونه عصمتی ندارد. اینان نمی‌دانند که هر مسلمانی حتی زنی که به آنان امان دهد امانش پذیرفته است و ملاک امان همان است که خود پذیرفته‌اند. اینان درباره‌‌ی کشورهای غربی هم چنین می‌گویند؛ کشورهایی که برخی از همین افراد در آن اقامت دارند؛ به آنان امنیت داده‌اند یا به کسانی که از کشورهای خود رانده شده‌اند پناهندگی سیاسی داده‌اند؛ آنان را بسان آوارگانی پذیرا شده‌اند و از گرسنگی نجات‌شان داده و در برابر ترس و تهدید ایمنی داده‌اند.
اینان با جرأت تمام و از روی لاف دلیری می‌گویند: این کشورها همه کافرند و با اسلام و امت اسلامی در نبرد هستند و واجب است با همه‌ی آن‌ها مبارزه کنیم تا تسلیم شوند و با خواری و زبونی جزیه پرداخت کنند. وقتی از برخی از آنان سؤال می‌شود که چرا در آن کشورها ساکن هستند می‌گویند: آن‌ها همانند سرویس بهداشتی هستند که با وجود نجاست‌شان برای ضرورت از آن‌ها استفاده می‌کنیم. با نصوص دینی خون‌ این کافران حلال است و در این‌ مورد به آیات و احادیثی استناد می‌کنند و آن را نادرست به کار می‌برند. هر گاه در مقابل آنان به آیات و احادیث دیگری استدلال شود که هم بیشتر هستند و هم از نظر صراحت و دلالت قوی‌ترند می‌گویند: آیه‌ی شمشیر آن را نسخ کرده است. این چکیده‌ی تفکر گروه‌های خشونت‌طلب است که بر اساس آن مرتکب جنایاتی شده‌اند که از وحشت آن کودکان پیر می‌شوند و از زشتی آن لرزه بر اندام‌ها می‌نشیند. جنایت بر ضد شهروندان مسلمان و غیرمسلمان، بر ضد گردش‌گران و سایر شهروندان خارجی. بدون شک این یک تفکر کج و انحرافی است که از هر سو با نقص و اشکال روبروست:
الف: اشکال در اندیشه‌ی تکفیر. ب: اشکال در فهم جهاد ج: اشکال در فقه شورش بر ضد حاکم د: اشکال در تغییر منکر با توسل به زور.
فقهای امت اسلام باید در حین بحث و گفتگو با تفکرات خشونت‌گرایان و برای پاسخ دادن به اشتباهات آنان، به دلایل شرعی از قرآن و سنت و اجماع امت روی آورند و در چارچوب مقاصد کلی شریعت و اصول کلی اسلامی به صورت علمی و دقیق به آنان پاسخ دهند.
ما در کتاب‌های زیادی با این گروه‌ها و افکار آنان بحث کرده‌ایم به ویژه در کتاب "بیداری اسلامی در بین بلوغ تا رشد" در فصل "از خشونت و انتقام به سوی محبت و احترام" به تفصیل در این مورد سخن گفته‌ایم. در کتاب بزرگ "فقه الجهاد" نیز مفصلا به بحث و بررسی و مقایسه‌ی این موضوع پرداخته‌ایم.
**آیا خشونت از اسلام نشأت می‌گیرد؟**
در این‌جا  پرسشی مطرح می‌کنیم و آن این که آیا خشونت پدیده‌ای اسلامی است؟ در پاسخ می‌گوییم: رسانه‌های غربی به ویژه رسانه‌های آمریکایی می‌خواهند به جهانیان بباورانند که خشونت ریشه در اسلام دارد و اسلام با عقیده و شریعت خود خشونت را می‌پذیرد؛ مسلمانان با ماهیت دینی خود اهل خشونت هستند. بدون شک این یک پیش‌داوری و تعصب نسبت به اسلام، امت اسلامی، قرآن، پیامبر و شریعت اسلامی است. اسلام دین نرمش است نه دین خشونت؛ دین مهربانی است نه دین انتقام؛ دین نرمی و مداراست نه دین سخت‌گیری و سنگ‌دلی. بر خلاف آن‌چه دشمنان اسلام تبلیغ می‌کنند، مشهورترین نام‌های الهی در نزد مسلمانان "رحمان" و "رحیم" است نه "منتقم" و "جبار" و نام جبار تنها یک بار در قرآن آمده است اما نام رحمان و رحیم که قرآن با آن آغاز شده است، 113 بار در قرآن آمده است به غیر از آن‌هایی که در داخل سوره‌ها وجود دارد.
مسلمانان خوردن و نوشیدن و سایر اعمال‌‌شان را با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز می‌کنند؛ مسلمانان با مردم مهربانی می‌کنند تا تا خداوند رحمان با آنان مهربانی کند به عبارت دیگر با زمینیان مهربانی می‌کنند تا آن که در آسمان است بر آنان رحم کند. خشونتی که از برخی از مسلمانان سر می‌زند در بسیاری از موارد به غرب و ستم‌های پیاپی آنان بر امت اسلام بازمی‌گردد. تأسیس رژیم صهیونیستی توسط غرب و پشتیبانی همه‌جانبه از آن از زمان برپایی تا امروز و تشویق این رژیم به ستم و تجاوز همیشگی نسبت به همسایگانش بهترین دلیل بر این مدعاست. با این حال خشونت و ترور در هر جای دنیا در شرق و غرب، شمال و جنوب، در ژاپن و آمریکا، در خود اسرائیل، در بریتانیا، هندوستان و دیگر نقاط جهان به چشم می‌خورد و مخصوص کشورهای اسلامی نیست. جالب است که هیچ‌ گاه پروتستان به تروریسم در آمریکا متهم نمی‌شود همان گونه که کاتولیک را به تروریسم در بریتانیا متهم نمی‌کنند. یهودیت هم به ترویج تروریسم در اسرائیل متهم نیست؛ هندوها یا سیک‌ها نیز به رواج تروریسم در هندوستان متهم نمی‌شوند. پس چرا تنها اسلام به خاطر عملکرد برخی از مسلمانان به پدید‌آورنده‌ی خشونت و ترور معروف است؟ اگر مسلمانان چنین اعمالی را تأیید کنند شاید ادعای غرب درست باشد اما برعکس عموم مسلمانان و به ویژه علمای اسلام این اقدامات را محکوم می‌کنند و گناه آن را متوجه عاملان آن می‌دانند زیرا هیچ گناه‌کاری گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.
**آیا خشونت هدفی را محقق می‌کند؟**
اگر خشونت را از دیدگاه شرعی آن مورد بحث و بررسی قرار دهیم و بر اساس رویکرد سودگرایی یا براگماتی به سودآوری و فایده‌مندی آن بپردازیم، آیا خشونت سودی می‌بخشد؟ آیا خشونت‌طلبان به اهداف نهایی یا مرحله‌ای خود دست می‌یابند؟ آیا خشونت توانسته است برای بیداری اسلامی یا دعوت اسلامی یا برای امت ارمغانی به همراه آورد؟ پاسخ قطعا منفی است؛ واقعیتی که در آن زندگی می‌کنیم می‌گوید: خشونت نتوانسته است حکومتی را تغییر دهد یا آن گونه که مدعیان آن خواسته‌اند رژیمی را سرنگون کند. هیچ گاه ندیده‌ایم که ترورهای سیاسی، قتل‌های کورکورانه و اعمال تخریبی توانسته باشد بخشی از نظام‌های موجود را تغییر دهد و سودی به حال مدعیان و عاملان این گونه اقدامات داشته باشد؛ بلکه همواره بر زورگویی و خودکامگی این نظام‌ها افزوده است. ترورهای سیاسی که در بعضی موارد انجام شده است چیزی از واقعیت امر را تغییر نداده است؛ اگر حاکمی را از میان برداشته‌اند حاکم دیگری به جای او نشسته است و وضعیت هم‌چنان ثابت است بلکه سخت‌تر و خشن‌تر از گذشته شده است و یادآور این بیت شاعر است که می‌گوید:
رب يوم بكيت منه، فلما         صرت في غيره بكيت عليه!
چه روزهایی که به خاطر سختی آن گریه می‌کردم اما وقتی آن دوران به سر آمد در حسرتش گریه گریستم.
شاعر دیگری می‌گوید:
دعوت على عمرو، فمات، فسرّني               فلما بلوت الغير نُحت على عمرو!
عمرو را نفرین کردم؛ او مُرد و من خوشحال شدم اما وقتی به کسی غیر از او گرفتار شدم در فراق او نوحه‌سرایی کردم.
آن‌گاه کسی که به خشونت متوسل می‌شود نمی‌تواند به طور دایم این کار را ادامه دهد؛ مدتی کوتاه یا دراز به اعمال خشونت‌آمیز دست می‌زند سپس خسته و ناامید شده و سلاحش را بر زمین می‌گذارد. تنها بهره‌ی او خون‌ریزی و تخریب دارایی‌ها بوده است و تمام تلاش و کوشش و وقت و زمانی را که در این راه صرف کرده است بخشی از عمر گران‌مایه‌اش بوده که به هدر داده است. به همین خاطر می‌بینیم که گروه‌های خشونت‌طلب در جهان پس از مدتی ضعیف می‌شوند و به اصطلاح خود را بازنشسته می‌کنند.
**فقه تغییر**
از این گروه‌های شتاب‌زده و سطحی‌نگر و خشونت‌طلب که می‌خواهند جامعه را با بمب و مسلسل تغییر دهند، می‌خواهم در این مسأله دقت کنند که تغییر، فقهی دارد و باید از آن آگاه شوند. تغییر مطلوبی که امت‌ها را از فساد به پاکی و از انحراف به پایداری و استقامت و از ضعف به قدرت می‌رساند با کودتا و سلاح به دست نمی‌آید. این تغییر سنت‌های ثابتی دارد که باید رعایت شود؛ این تغییر جز با تغییر انسان از درون محقق نمی‌شود یعنی دگرگونی عقل و وجدان انسان و این به برنامه‌ی طولانی مدت، دارای اهداف روشن، مراحل مشخص و راه و روش روشن نیازمند است. محور آن تغییر به تعبیر قرآن تغییر احوال انسان‌ها است:
"إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ" [رعد:11].
خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.
این همان کاری بود که رسول خدا(ص) با عرب جاهلی انجام داد؛ احوال آنان را دگرگون کرد و خداوند هم آنان را تغییر داد؛ ایشان باورها، مفاهیم، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، منافع و اهداف زندگی آنان را تغییر داد و از آنان مردمی دیگر ساخت. عرب اسلام در اهداف، اخلاق، رفتار و روابط خود با عرب جاهلی کاملا تفاوت داشت. به این ترتیب عرب‌ها توانستند از پرورش گوسفندان به پرورش امت‌ها راه یابند و مردم را از بندگی اجسام و اشخاص به بندگی خدای یکتا و از تنگی دنیا به فراخی آن و از ستم ادیان و فلسفه‌بافی به عدالت و میانه‌روی اسلام داخل کنند.
"وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدً " [بقره:143].
و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.
خداوند به وسیله‌ی آن‌ها مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهنمون شد و آنان را به راه خداوند چیره‌ی ستوده هدایت کرد راهی که رسول خدا(ص) به سوی آن فرامی‌خواند و خداوند متعال درباره‌ی آن می‌فرماید:
"وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ" [شورى: 52-53].
تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی. راه خدائی که متعلّق بدو است همه‌ی چیزهائی که در آسمانها و زمین است. هان! همه‌ی کارها به خدا بازمی‌گردد.